

«تائو» کهن‌ترین



نوشته زیر کوششی است در معرفی عرفان چین یا آیین تائو، در معرفی آن بسیار بیشتر از آن چیزی که در اینجا گفته شده باید گفت. اما اقتضای فضای مجله بیشتر از این اجازه نمی‌داد. از این روی خواننده گرامی نوشته زیر را تنها به منزله روزنه‌ای در شناخت این مکتب به شمار آورد. ناگفته نماند که این بررسی مبتنی است بر دو کتاب اولیه این عرفان که در متن نوشتار توضیح داده شده. اما این آیین در طول قرون در شکل و هیات اصلی خود باقی نمانده و شکلهای مختلف دیگری نیز پیدا کرده است. که معرفی و بررسی آنها خارج از موضوع این جستار است.

اجدادی چین می‌دانست. در نظر چین نظامی با احیاء و اجرای آداب و اصول باستانی اجدادشان که هم‌اکنون به فراموشی سپرده شده و بدان ترتیب اثر داده نمی‌شود میسر است. در واقع، مدینه فاضله خود را در نظام اجتماعی اجدادش پیدا نمود.

بدین سان تعالیم او از خانواده که هسته اصلی جامعه است تا اجتماع و حکومت و سیاست را شامل می‌شد و اخلاق ضامن بقای نظام و دستگاه اجتماعی او قرار می‌گرفت. در آیین کنفوسیوس اخلاق بر مبنای نیکی و بدی است، یعنی عمل نیک، اخلاقی و عمل بد غیر اخلاقی است، این نیکی و بدی در ارتباط با منافع و مضار نظام تعیین می‌شود. و این نیکی و بدی در چارچوب نظام همان ارزش و بی‌ارزشی اجتماعی است. پس می‌توان فهمید که فروتنی که یکی از فضائل والای اخلاقی این آیین است می‌تواند محرک و انگیزه جامه‌طلبی داشته باشد.

پس از این اشارت به آیین کنفوسیوس نگاهی به لائوتزو و طرز تفکر او می‌اندازیم که روی دیگر تفکر چینی است.

کهن‌ترین و اصیل‌ترین مکتب عرفانی چین آیین تائو است. بنیادگذار آن لائوتزو است که بسیاری او را هم‌عصر کنفوسیوس و آیین او را نیز پاسخی به همان بحران و آشوب اجتماعی آن دوره چین، که کشور را با استیصال و درماندگی روبرو ساخته بود، می‌دانند. "تائو ته چیینگ" کتاب لائوتزو است که از اشعار عرفانی که دارای نظمی عالی است تشکیل می‌یابد. عرفای دیگری بر این طرز تفکر تفاسیر و شروحي افزودند و آثاری آفریدند که

روز به روز سخت‌تر می‌شد. در چنین وضعی، افکار او شکل گرفت و آیین او در پاسخ به معضلات فراگیر روز به ظهور رسید و به مردم چین ارائه گردید. کنفوسیوس بیشتر از هر کس در شکل‌دهی و تائو نیر گذاری در انضباط نظام اجتماعی چین مؤثر بوده است.

در وهله نخست نابسامانی اجتماعی و سیاسی چین، نظراو را جلب کرد. در تلاش برای فهم این اغتشاش دریافت که علت اصلی این وضع، نبودن دستگاه اجتماعی منضبط و پشت کردن افراد و مقامات به وظایف و مسئولیت‌هایشان است. در تفکر او سعادت فرد در گرو سامان اجتماعی قرار می‌گرفت و بهبود وضع اجتماعی را تنها راه تفوق بر مسائل انسانی به شمار می‌آورد. بدین سان برای انتظام بخشیدن به اجتماع پریشان چین اصول خود را عرضه کرد. و برای یافتن فرصتی جهت به اجرا در آوردن آنها به مسافرت و ملاقات با مقامات حاکم روی آورد. نهایت آنکه، در زمان حیاتش موفقیتی نصیب او نگشت. نظامی که او تبلیغ می‌کرد دستگاه اجتماعی بسیار منضبطی بود که سلسله مراتب اجتماعی در آن بشدت مرعی بود و اجزا و اعضای آن در هماهنگی و همکاری کامل با یکدیگر انجام وظیفه می‌کردند: مراجع سیاسی و مقامات اجتماعی مورد احترام و اطاعت بودند، وظیفه و مقام اجتماعی افراد در داخل چارچوب نظام معین و مشخص بود و روابط و مناسبات افراد و نهادهای اجتماعی با یکدیگر از الگوی مشخصی پیروی می‌کردند. وی مدعی آوردن اصول نوین و مطالب جدیدی نبود بلکه خود را یادآور آداب و اصول و سنن باستانی و

زمانی که در تاریخ فکری فرهنگها و ملل و تمدنهای گوناگون کاوش می‌کنیم، ردپای عرفان را کم و بیش در نزد همه آنها می‌توان یافت و مطالعه تطبیقی عرفان نشان می‌دهد که عناصر مشترک در بین تجربیات عرفای بزرگ زمانها و مکانهای مختلف به مراتب بیشتر از اختلافات آنهاست. از این روی باید عرفان را امری بشری و جهانی دانست و اختصاص آن را به مکتب، فرهنگ و تمدن خاصی نفی نمود.

با این همه مشرق زمین را گاهواره عرفان باید دانست، در این میان سرزمین چین یکی از مظاهر آن است که از این حیث از غنا و سابقه‌ای ممتاز بهره‌مند است. به طوری که در مطالعه عرفان از ذخایر و منابع عرفانی اش نمی‌توان چشم پوشید و زیباییهای مصنوعی اش را نمی‌شود نادیده گرفت.

دو گرایش فکری در تاریخ چین سیطره داشته‌اند که مهمترین‌اند، این دو گرایش را شاید بتوان به مظاهرشان یعنی کنفوسیوس و لائوتزو - دو متفکر برجسته چین - باز شناخت و معرفی کرد. کنفوسیوس سبیل تفکر عملی چین به شمار می‌رود که با اخلاق، اجتماع، سیاست، حکومت و به عبارت دیگر با بیرونیها سرو کار دارد و لائوتزو شاخص جنبه ذوقی، الهامی و عاشقانه چین است که به عبارت دیگر به درونیها می‌پردازد.

کنفوسیوس در ۵۵۱ سال پیش از میلاد تولد یافت و در ۴۷۹ چشم از جهان فرو بست. زمانه او دستخوش ناآرامی و اغتشاش اخلاقی، اجتماعی، و سیاسی بود. و شورش و آشوبهای سیاسی سراسر چین را فرا گرفته بود و زندگی

مکتب عرفان چینی



مهمترینشان "جوآنگ تزو" عارف قرن چهارم پیش از میلاد است که اثرش به "کتاب جوآنگ-تزو" معروف است. هر دو کتاب یاد شده اوج تفکر چینی است و در تاریخ فکری آن دیار همانند ندارد. اما هم وجود تاریخی لائوتزو و هم انتساب کتاب "تائوته چینگ" به وی مورد شک و تردید است و چون این دو تردید در شناخت مکتب عرفانی تائو از اهمیت ثانوی برخوردار است از آن در می‌گذریم و به مطالعه خود آیین می‌پردازیم.

عرفان چین با "تائو" ارتباط می‌یابد. "تائو" در لغت به معنای راه و طریق است که در ادبیات تائویی در معنای مجازی و غیر-حقیقی‌اش به‌کار رفته و اشاره به مفهومی عرفانی دارد.

در تشریح و معرفی این آیین مقدماتی نگاهی به معرفت و دانش انسانی می‌کنیم و طریق حصول آن را از نظر می‌گذرانیم؛ ارتباط آدمی با دنیای خارج بواسطه حواس یا ادراکات حسی صورت می‌گیرد. آگاهی و اطلاعات آدمی متکی و موکول به دریافتهایی است که از طریق حواس پنجگانه انجام می‌گیرد. اما فرآیند یادگیری و آموختن و کسب دانش به همین جا ختم نمی‌شود، استدلال که متکی به قوانین منطقی و عقلی است می‌تواند از یک سلسله دانسته‌ها به یک سلسله ندانسته‌ها راه یابد و آنها را نیز بشناسد، و در این مسیر اطلاعات حاصل از ادراکات حسی با قوه استدلال دست به دست هم و شناخت و معرفت آدمی را گسترش و توسعه می‌دهند.

گفتیم "تائو" مفهومی عرفانی است و اولین چیزی که در کتاب "تائو ته‌چینگ" در باره آن می‌خوانیم این است که بی‌نام است یا به عبارت دیگر "تائو" قابل وصف نیست و کلام که ابزار استدلال است نمی‌تواند آن را بشناسد.

در آیین آمده است که دانش و حرف و استدلال سد شناخت تائو است و کتاب پسمانده و تفاله گفته‌های قدما که در مسیر

شناخت تائو دستگیر کس نمی‌شود و موجب گمراهی است. برای شناخت تائو باید بر-خوردی جداگانه کرد و از ادراکی بجز پنج ادراک حسی کمک گرفت. بدین ترتیب باید گام در طریق عرفان و شهودی نهاد تا به منزلکه مقصود رسید و حقیقت تائو را تجربه کرد.

اما این تجربه شهودی دست نمی‌دهد مگر آنکه وجود عارف دستخوش استحاله و تحول گردد. این دگرگونی را "جوآنگ تزو" به نوکران دل تعبیر می‌کند. این استحاله و تحول مستلزم مبارزهای است، نزاع بین جنبه آسمانی و انسانی رهرو که مراد از جنبه انسانی همان شخصیت یا خود است که از تصور و خیال شکل می‌یابد و آغشته به ترس و خشم است و در بند و گرو سود و زیان، شکست و پیروزی و بزرگی و حقارت است. این جنبه وجود رهرو مانع ورود او به حریم تائو است و باید محو شود تا جنبه آسمانی مالک مطلق وجود گردد. محوگشتن جنبه انسانی به‌خلسه و نشئه‌ای می‌انجامد که یکی از عرفای تائویی چنین توصیف می‌کند:

"آنچه بیرونی و درونی بود (درمن) به هم آمیخت، همان ادراکی که از چشمانم داشتم از گوشت داشتم و ادراکی را که از گوشت داشتم از بینی‌ام داشتم و آنچه از بینی‌ام در می‌یافتم از معده خود هم ادراک می‌کردم، همه حواسم ذوب شده بود، قلبم تمرکز یافته بود، گوشت و استخوانم آب شده بود، چیزی احساس نمی‌کردم که پاهایم روی آن قرار گرفته باشد. به لطف و رحمت باد همانند برگ درختی و ساقهای به شرق و غرب می‌رفتم، در عجبم که باد مرا با خود می‌برد و یا من او را با خود می‌بردم."

در آخر، این تجربه با وحدت با تائو کمال می‌یافت.

راهی که در چین برای درک شهودی تائو می‌پیمودند کم و بیش شبیه همان راهی است که در زمانها و مکانهای دیگر دنبال

می‌شده است: ابتدا رهرو دوره تجرد و تنهایی را پشت سر می‌گذاشت که قطع ارتباط با دنیای بیرون بود، سپس مرحله ریاضت می‌رسید که مبارزهای بود با عادات ولذت-هایی که منشاء حسی دارند (این مرحله معادل Via negativa در نزد عرفای قرون وسطی است)، پس از طی این منزل سالک به بصیرت دست می‌یافت و در آخر تجربه اصل وحدت با تائو تجربه می‌شد.

در این تجربه عارف با دو دنیاروبرو می‌گشت: یکی دنیای ظاهر که همان دنیایی است که ما حس می‌کنیم و می‌شناسیم و دنیای تمایزات و کثرات است و از پدیده‌ها تشکیل یافته است، دیگری دنیای وحدت است که در آن اختلافات و تمایزات محو می‌شوند و همه چیز در یگانگی و وحدت عیان می‌شوند. به این ترتیب تجربه تائو محدود به تصدیق زیر می‌شود:

حضور نیرویی که ناظم جهان است.
وحدت جهان

مقام انسان در متن این وحدت بنا بر این تائو یعنی رجعت انسان به نظم اصل وجودی‌اش که در وحدت با جهان است. و این تجربه موکول به یکی گردیدن عینیت جهان پیرامون و ذهنیت آدمی است یا وحدت بیننده و دیده شونده است و رفع این دوگانگی و بزرگی و کوچکی.

در اینجا می‌توانیم به معنای شاعر این آیین: "بازگشت به تائو" پی ببریم.